

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی
الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لا
سیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداءه و عجل الله تعالی فرجه الشریف.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى الصَّديقَةِ قَاطِمَةَ الرَّكِيَّةِ حَبِيبَةِ حَبِيبِكَ وَ نَبِيِّكَ وَ أُمَّ أَجَبَائِكَ وَ أَصْفِيَّائِكَ الَّتِي
اُنْتَجَبَتْهَا وَ فَضَّلْتَهَا وَ اخْتَرْتَهَا عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ اللَّهُمَّ كُنِ الطَّالِبَ لَهَا مِمَّنْ طَلَمَهَا وَ
اسْتَحَفَّ بِحَقِّهَا وَ كُنِ النَّائِرَ اللَّهُمَّ يَدْمِ أَوْلَادِهَا اللَّهُمَّ وَ كَمَا جَعَلْتَهَا أُمَّ أَيْمَةِ الْهُدَى وَ خَلِيلَةَ
صَاحِبِ اللِّوَاءِ وَ الْكَرِيمَةِ عِنْدَ الْمَلَأِ الْأَعْلَى فَضَّلْ عَلَيْهَا وَ عَلَى أُمِّهَا حَدِيجَةَ الْكُبْرَى صَلَاةً تُكْرِمُ
بِهَا وَجْهَ أَبِيهَا مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ تُقَرِّ بِهَا أَعْيُنَ دُرِّيَّتِهَا وَ أُلْبَعُغُهُمْ عَنِّي فِي هَذِهِ
السَّاعَةِ أَفْضَلَ النَّحِيَّةِ وَ السَّلَامِ.

جواب دیگری که ممکن است از روایت حمزة بن الطیار داده بشود که فرمود «أَنَّهُ لَا
يَسْعُكُمْ فِيمَا يَنْزِلُ بِكُمْ مِمَّا لَا تَعْمَلُونَ إِلَّا الْكَفَّ عَنْهُ وَ التَّثَبُّتُ فِيهِ وَ الرَّدُّ إِلَى أَيْمَةِ الْهُدَى»
نظیر همان جوابی است که در روایات «وقوف عند الشبهه» بعضی از بزرگان فرمودند.
آن جا فرمودند که مراد از شبهه به نحو اطلاق، وقتی می‌گویند این شبهه‌ناک است یا
شبهه داریم به نفع اطلاق، معنایش این است که از هر جهت مشتبه است؛ هم از نظر
حکم واقعی و هم از نظر حکم ظاهری، هیچ چیزی از آن را نمی‌دانیم. آن جا را دارد
می‌فرماید «قف عند الشبهه» بنابراین شبهات حکمی‌ای که حکم ظاهری در آن‌ها روشن
هست به حسب روایات گذشته، مشمول آن روایات و قوف نمی‌شود. حالا نظیر همان کلام
را ممکن است کسی این جا بگوید که «لَا يَسْعُكُمْ فِيمَا يَنْزِلُ بِكُمْ مِمَّا لَا تَعْمَلُونَ» یعنی از
آن‌هایی که حکمش را نمی‌دانید، حکمش را نمی‌دانید، نه حکم واقعی آن را نه حکم
ظاهری آن را، هیچ چیزی از آن را نمی‌دانید. چیزهایی که «لَا تَعْمَلُونَ» راجع به آن؛ نه
حکم واقعی را و نه حکم ظاهری را، این‌ها باید کف کنید و تثبت به خرج بدهید، ردّ به ائمه
بکنید تا برای شما روشن بفرمایند. اگر بگوییم....

س: دلایل چیست؟ به چه دلیل؟

ج: دلیل می‌خواهد؟ حرف واضح که دلیل نمی‌خواهد. آفتاب آمد دلیل آفتاب،

س: هم حکم واقعی را شما می‌گویید هم ظاهری را، از کجا می‌گوی ...

ج: آن جا شبهه را چرا می‌گفتند هر دوی آن را؟ شبهه عندالاطلاق یعنی قید نکردند چه
چیزی از آن را نمی‌دانید. این لا يعلم است. این چیزی است که دانسته، لا يعلم است وقتی
گفته می‌شود که هیچ چیزی از آن را نمی‌دانید، نه حکم واقعی آن را می‌دانید نه حکم
ظاهری آن را می‌دانید. آن جا وقتی می‌گویند این شبهه هست یعنی هیچ چیزی از آن را

نمی‌دانم چیست؟ باید چه کار کنم؟ نه حکم واقعی آن را می‌دانم نه حکم ظاهری آن را می‌دانم. این انصراف است به این که این لایعلم است یعنی هیچ چیزی از آن معلوم نیست برای ما.

اگر گفتیم که این ظهور در این مسئله دارد، «مِمَّا لَا تَعْلَمُونَ» اگر گفتیم ظهور در این دارد، خیلی خب؛ اگر هم گفتیم محتمل است به وجهی که با احتمال آخر مساوی است. بنابراین باز هم للاجمال آن وقت استدلال ساقط می‌شود. علاوه بر جواب‌هایی که دیگه دیروز عرض کردیم.

روایت بعد که روایت چهارم همین باب هست، سندش تمام است «وَعَنْ عَلِيٍّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ ...

س: ببخشید، این خود تثبیت نمی‌گوید یعنی قبل از فحص را می‌گوید چون خود تثبیتی که توی روایت هست، قبل از فحص را می‌گوید، ... ظهور داریم که این قبل از فحص است. ... تثبیت ... قبل از فحص نمی‌شود.

ج: بله،

س: پس دیگه شماره بعدی‌ها را شما ...

ج: نه، چرا، آن وقت ردّ الی، بعد می‌گوید که چه کار کن؟ رد، به ائمه بکنید، چیزی نمی‌توانید خودتان انجام بدهید.

س: تثبیت ... به ائمه رجوع کنیم ...

ج: نه، «وَالرَّدُّ إِلَى أَيْمَةٍ حَتَّى يَحْمِلُوكُمْ عَلَى الْقَصْدِ» جواب این‌ها را دادیم دیگه، گفتیم ردّ به ائمه معنایش موضوعیت ندارد که مباشرتاً، یعنی بتوانید حرف آن‌ها را به دست بیاورید، حالا یا به این که به حضورشان برسید یا به این که مطالبی که از آن‌ها نقل شده، پس فقیه این کار را کرد، ردّ به ائمه کرده در ما نحن فیه، به روایات مراجعه کرده و دیده که ائمه فرمودند در شبهات حکمیه برائت است.

س: این روایت اخیر مربوط به مسائل اعتقادی که مسائل سخت مثلاً پیچیده اعتقادی باشد، نبود کلاً؟ مضمونش می‌گفتند ... این جا ساکت باش، این جا مثلاً

ج: نه، اعتقادی نیست، اعم است.

«عَنْ عَلِيٍّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع مَا حَقُّ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ قَالَ أَنْ يَقُولُوا مَا يَعْلَمُونَ وَيَكْفُوا عَمَّا لَا يَعْلَمُونَ فَإِذَا فَعَلُوا ذَلِكَ فَقَدْ أَدُّوا إِلَى اللَّهِ حَقَّهُ».

سؤال مهمی کرده، «مَا حَقُّ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ؟» علی القاعدة ولو این که در کلام سائل، حوزه حق‌الله بیان نشده که خدای متعال چه حقی بر گردن عبادش دارد؟ یعنی در چه بایی؟ در باب اطاعت؟ در باب افتاء؟ در ابواب دیگر؟ از جواب امام کأنه سؤال روشن می‌شود که آن حق‌الله مطلق سؤال نکرده، که حضرت فرمود «أَنْ يَقُولُوا مَا يَعْلَمُونَ» خب، «أَنْ يَمْتثلُوا أوامره و يجتنبوا عن نواهيه» این‌ها حق خدا نیست؟ حضرت در مقام جواب فرمودند «أَنْ يَقُولُوا مَا يَعْلَمُونَ» حق خدا این است که آن چیزی را که می‌دانند، به

زبان بیاورند، بگویند، «وَيَكْفُوا عَمَّا لَا يَعْلَمُونَ فَإِذَا فَعَلُوا ذَلِكَ فَقَدْ أَدَّوْا إِلَى اللَّهِ حَقَّهُ» پس بنابراین اگر کسی هیچ اطاعتی نکند، امثال اوامر نکند، اجتناب عن نواهی نکند فقط آن چیزی را که می‌داند خدا فرموده، آن را بگوید و آن را هم که نمی‌داند خدا فرموده یا نه کفّ از او بکند، این دیگه حق خدا را ادا کرده؟

فلذا این روایت اگر ما بخواهیم به این ظاهرش أخذ بکنیم که تمام الحق همین است و چیز دیگری نیست، این علم به این داریم که این مضمون، مضمون تمامی نیست و راوی این جا حتماً این جا یک اشتباهی رخ داده، چون من الواضحات است که حرف خدا فقط این نیست. امثال اوامرش هست، امثال نواهی او هست و اعتقادات حقّه هست، همه این‌ها جزء حقوق خدای متعال هست. چه طور می‌فرماید این است که فقط «أَنْ يَقُولُوا مَا يَعْلَمُونَ وَيَكْفُوا عَمَّا لَا يَعْلَمُونَ فَإِذَا فَعَلُوا ذَلِكَ فَقَدْ أَدَّوْا إِلَى اللَّهِ حَقَّهُ» اگر بخواهیم به این اطلاقی و به این ظاهرش أخذ بکنیم، این جا علی رغم این که سند ظاهری روایت تمام و تمام این‌ها از اجلاء و ثقات اصحابنا هستند که در سند واقع شدند، اما مضمون، مضمونی است که علم داریم به بطلان آن.

س: ... بیان در واقع حکم عملی نیست بلکه دارد مثلاً حضرت می‌خواهد یک مسئله اخلاقی را بفرمایند.

ج: اخلاقی هم همین طور، حق خدا همین است؟

س: یک بخشی از

ج: بخشی، بله اگر می‌فرمود این بخشی از حق خدا هست بله، ولی می‌فرماید «فَإِذَا فَعَلُوا ذَلِكَ فَقَدْ أَدَّوْا إِلَى اللَّهِ حَقَّهُ» می‌گوید از حق خدای متعال بیرون آمدند، حق خدا را انجام دادند.

مگر این که بگویم به همین دلالت اقتضاء که این مطلب باطل از مقطوع البطلان است، به این دلالت اقتضاء می‌فهمیم که مورد سؤال در باب اسناد مطالب به خدای متعال هست. حق خدای متعال در باب اسناد مطلب به خدا و به دین چیست؟ در این حوزه، در باب اسناد، افتاء، این جا می‌فرماید بله، حق خدای متعال در باب اسناد مطلب به او و افتاء این است که، آن چیزی را که می‌دانید، بر اساس او فتوی بدهید، نسبت بدهید به خدای متعال، آن چیزی را که نمی‌دانید کفّ کنید و چیزی به خدای متعال نسبت ندهید. پس بنابراین به دلالت اقتضاء معلوم می‌شود که حوزه سؤال سائل این بوده و جواب امام(ع) مربوط به این، بله این درست است؛ در حوزه افتاء و اسناد امر به خدای متعال حق خدای متعال همین است و کسی که در این حوزه همین را مراعات کند، حق خدا را در این موضع و در این مورد ادا کرده. وقتی که معنای روایت این شد، اصولی می‌گوید من اگر اسناد می‌دهم به شارع برائت را، بر اساس چیست؟ بر اساس آن چیزی است که می‌دانم چون آن روایات برائت، حجیت آن بر من ثابت شده بالقطع، بنابراین بر اساس علم دارم اسناد به خدای متعال می‌دهم. پس این روایت منافاتی با مسلک اصولی ندارد و دلالت بر وجوب احتیاط در شبهات حکمیّه نمی‌کند، این هم جواب این سؤال که این روایت را هم ولو این که از نظر سند تمام است و از این جهت خوب است اما به درد باب نمی‌خورد.

روایت بعدی، روایت پنجم: «و عن بعض اصحابنا رفعه عن مفضل بن عمر، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: «لا يفلح من لا يعقل»؛ کسی که تعقل نمی‌کند، مطالب را درک

نمی‌کند، این به فلاح و رستگاری نمی‌رسد «و لا یعقل من لا یعلم إلى أن قال: من فُطِرَ توَّطَّ»، از این جا محل استشهاد است «و من خاف العاقبة تَثَبَّتْ عن التَّوَعُّلِ فیما لا یعلم»؛ کسی که خوف دارد از عاقبت خودش که مبتلای به جهنم و غضب الهی نشود، این تَثَبَّت می‌کند از این که فرو رود در آن اموری که نمی‌داند «فیما لا یعلم و من هجم علی أمرٍ بغير علم جدع أنف نفسه»؛ و کسی که بدون علم و آگاهی بر امری هجوم بیاورد و آن را مرتکب بشود... شاید معنای عبارت این باشد که بینی خودش را به خاک مالیده و به ضرر خودش اقدام کرده.

حالا هر دوی این دو جمله که «من خاف العاقبة تَثَبَّتْ عن التَّوَعُّلِ فیما لا یعلم»، به این جمله هم صاحب وسائل و بزرگانی شاید استدلال کردند برای وجوب احتیاط در شبهات حکمیه که ما در مواردی که نمی‌دانیم حکم خدای متعال مثلاً شرب تنن حلال است یا حرام است؟ توَعُّل در این، کسی که خوف عاقبت دارد، خودش را نگاه می‌دارد از این که توَعُّل در آن بکند. و هم چنین آن بعدی؛ «من هجم علی أمرٍ بغير علم».

در پاسخ از این استدلال هم قد یقال به این که این حدیث شریف دارای ارسال مضاعف است. «و عن بعض أصحابنا رفعه»، تازه آن بعض اصحاب معلوم نیست کیست، آن بعض اصحاب هم رفعه، سند ذکر نکرده، بنابراین ارسال مضاعف دارد. حالا مع الغض از این که مفضل بن عمر هم در او کلام هست که آیا مفضل بن عمر ثقه هست یا ثقه نیست؟ و لکن چون روایت شریفه از کافی شریف هست، بنا بر مبنای شهادت مرحوم کلینی به صحت روایات وارده در کافی، روی این مبنا می‌شود اعتماد کرد بر روایت ولو این که سند آن ضعیف باشد.

و اما از نظر دلالت، از نظر دلالت «من خاف العاقبة....»

س: مبنای حضرت عالی... احادیث کافی را بنا بر شهادت ...

ج: بله، بله، این را تقویت کردیم، تفصیل آن دیگه در فقه بیان کردیم می‌توانید مراجعه بفرمایید. عرض می‌کنم به این که «من خاف العاقبة تَثَبَّتْ» این درست است چون عاقبت یک امر این است که آیا این مفسده‌ای دامن‌گیر من می‌شود یا عقوبتی دامن‌گیر من می‌شود یا نه؟ همین جوری بی‌گدار به آب نمی‌زنند. این درست است ولی اصولی می‌گوید چی؟ می‌گوید من تَثَبَّت کردم، رفتم بی‌گدار به آب نمی‌زنم، رفتم ادله را بررسی کردم دیدم شارع به من اجازه داده، پس عاقبت سوئی ندارم چون او فرموده «رَفَعَ مَا لَا يَعْلَمُونَ» چون فرموده «كُلُّ شَيْءٍ مُّطْلَقٌ حَتَّى تَعْلَمَ أَنَّهُ»، «حتی یرد فیه نهی»، یا «حجب علمه...» ادله ماضیه دیگه، کتاباً و سنتاً کسی که به کتاب و سنت استدلال می‌کند برای براءت شرعیه، پس این تَثَبَّت کرده و خوف عاقبت داشته، رفته ببینید من در شبهات حکمیه باید چه بکنم؟ فهمیده که شارع فرموده مرخصی، اشکال ندارد.

بنابراین، این که اصولی ما لا یعلم، حکم واقعی‌اش را، آن را انجام می‌دهد، مرتکب می‌شود در شبهات تحریمیه یا در شبهات وجوبیه آن را ترک می‌کند این منافاتی با خوف عاقبت ندارد. خوف عاقبت دارد اما امنیت از بدی عاقبت را پیدا کرده به خاطر آن ادله، بنابراین، این روایت هم منافاتی با ادله‌ی و داله‌ی بر براءت ندارد، «و لا یمكن التمسك به»، بله، این برای کسی خوب است که بدون این که بفهمد حکم واقعی و حکم ظاهری چیست؟ همین جوری بی‌گدار به آب می‌زنند، این بله، شامل آن می‌شود و لکن الاصولی لیس کذلک.

روایت بعد، روایت ششم: «و عن عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا (یعنی محمد بن یعقوب کلینی) عن عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ حَالِدٍ مُرْسَلًا قَالَ: قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَا تَتَّخِذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيَّةَ» پناهگاهی «مِنْ دُونِ اللَّهِ» اتخاذ نکنید «فَلَا تَكُونُوا مُؤْمِنِينَ»، که اگر این کار را کردید دیگه شما مؤمن نخواهید بود «فَإِنَّ كُلَّ سَيِّبٍ وَ تَسْبٍ وَ قَرَابَةٍ وَ وَلِيَّةٍ وَ يَدْعَةٍ وَ شُبْهَةٍ بَاطِلٌ مُضْمَلٌ»، یا «بَاطِلٌ مُنْقَطِعٌ»، صاحب وسائل «بَاطِلٌ مضمحل»، نقل فرموده‌اند ولی در هاشم گفته در مصدر یعنی در خود کافی «مُنْقَطِعٌ» إِلَّا مَا أَثَبَّتَهُ الْقُرْآنُ»، این جا فرمود که «و كُلُّ شُبْهَةٍ بَاطِلٌ مُضْمَلٌ» هر شبهه‌ای باطل مضمحل است. این اولاً یعنی چی؟ هر شبهه‌ای باطل است و مضمحل است، خود این جمله خیلی محصلی نمی‌فهمیم برای آن، شبهه باطل است؟ یعنی من شبهه دارم این حلال است یا حرام است، این باطل است یعنی چه؟ شبهه دارم امروز روز مثلاً چند شبیه است؟ این باطل است؟ این یعنی چه؟ پس این معنای شبهه‌ای که ما از آن می‌فهمیم به معنای شبهه‌ایی که به معنای بدوی شبهه که یعنی احتمالات هم‌گون، این معنا که به درد بحث ما می‌خورد، این که با محمول سازگار نیست. اگر معنای دیگری این شبهه دارد که شبهه مضمحل است و باطل است، بله آن به درد بحث ما نمی‌خورد و به قرینه حکم که مضمحل یا منقطع یا باطل، به قرینه این حکم این شبهه همان معنایی است که مرحوم شهید صدر قدس سره ذکر می‌فرمودند که شبهه یعنی چیزی که باطن آن ضلالت است ولی ظاهر زبینه و فریبده‌ای دارد. این شبهه به معنای آن است و با سیاق هم آن می‌سازد که بدعت و این‌ها را فرموده، بدعت هم همین جور است؛ یک چیزی است که در ظاهر به نظر می‌آید که چیز خوبی است. مثلاً همین کاری که خلیفه ثانی کرد که حالا هم توی این...

س: نماز تروایح...

ج: نماز تروایح هم که خب بله، و الا این که «الصلاة خیر من النوم» گفت به جای چه بگویند «الصلاة خیر من النوم» بله، این حرف خوبی است «الصلاة خیر من...» یعنی الصلاة... شما توی کشور عربی که بروید یا آن جایی که سنی‌ها هستند، اذان چه می‌گویند صبح‌ها؟ «الصلاة خیر من النوم» این ظاهر فریبده دارد ولی بدعت در دین است. شما در اذان خدا که امر توقیفی هست تصرف می‌کنید، کم و زیادش می‌کنی به خاطر یک مصلحتی که خودت به نظرت آمده یا تکتف، دید این‌هایی که از ایران... آن طوری نقل شده در، این‌هایی از ایران در مقام احترام این‌ها این جوری می‌کردند، گفت! پس جلوی خدا هم بهتر است که ما این جوری کنیم، تکتف و در نماز امر کرد که باید این کار را بکنید. این ظاهر فریبده‌ای دارد، ظاهرش را هم هر کسی می‌بیند می‌گوید عه! عجب احترام است دیگه به خدای متعال است ولی این‌ها دخالت در امور توقیفی خدای متعال است. در دین است. یک ظاهر فریبده، این‌ها باطل، مضمحل، منقطع، ولو برای یک مدتی هم این‌ها باشند اما این‌ها این جوری نیست که دوام پیدا کنند. إن شاء الله در دولت حقه حضرت بقية الله ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف، همه این‌ها پاک می‌شود و مضمحل خواهد شد، از بین خواهد رفت إن شاء الله؛ پس بنابراین این شبهه در این روایت شریفه لا شبهة که این شبهه به معنای شک و تردید و تماثل اطراف و تشابه و هم‌گونی اطراف مسئله نیست. این شبهه به همان معنایی است که شهید صدر در آن روایات فرمودند.

س: اگر به معنای شبهه هم بگیریم می‌شود بگوئیم، بالاخره مضمحل می‌شود در آینده، در قیامت یا در آینده بالاخره مضمحل می‌شود.

ج: باطل؛ ندارد سیطل که، و آن هم معنا ندارد باطل می‌شود یعنی چه؟ یعنی که از بین برود؟ باطل است یعنی خودش باطل است نه این که از بین خواهد رفت، این حق است. خیلی جاها شکّ حق است. آدم در بعضی چیزها شکّ بکند حق است درست است. یعنی جایی دارد که انسان شکّ در این بکند مثل یوم الشکّ، یوم الشکّ باطل؟ شکّ دارد امروز مثلاً فرض کنید که آخر شعبان است یا اول رمضان است؟ این یوم الشکّ است. آخر رمضان است یا اول شوال است؟ یوم الشکّ است. این یوم الشکّ باطل؟ نه، جایی دارد که آدم شکّ بکند که این الان چه روزی است؟ بعضی‌ها این جوری می‌گویند. بعضی‌ها آن جوری می‌گویند. شکّ این جوری نیست که همه جا باطل باشد و ... پس به این روایت هم نمی‌توانیم تمسک بکنیم.

س: خود بدعت حاج آقا توی قبلی‌اش آمده دیگه، بدعّة و شبهه،

ج: بله، بدعّة و شبهه، گفتیم با آن جور در می‌آید. شبهه یعنی بدعت معنایش این نیست که حتماً ظاهر فریبنده‌ای دارد. بدعت یک چیزی را، یک فی ما لیس من الدین یدخل فی الدین، اما شبهه معنایش این است که نه، علاوه بر این که باطنش ضلالت و این‌ها است، یک ظاهر فریبنده‌ای هم دارد.

س: توی جلد هشت هم یک ادامه‌ای هم دارد در کافی، زیاد توی معنا تأثیر ندارد ... منقطع و مضمحل همان یضمحل الغبار الذی یكون علی الحجر ...

ج: بله، اگر ندارد که، مثل غباری که از بین می‌رود این جا هم همین جور است.

و أما حدیث هفتم: «و عنهم عن أحمد قال فی وصیة المفضل بن عمر، این هم باز روایتی است که در کافی شریف است؛ باز این هم «عدة من اصحابنا عن احمد بن محمد بن خالد یا محمد بن عیسی، قال فی وصیة المفضل بن عمر قال: أبو عبد الله علیه السلام: من شكّ أو ظنّ فأقام علی أحدهما فقد حبط عمله، إنّ حجّة الله هی الحجة الواضحة»، کسی که شکّ می‌کند که آیا مثلاً این واجب است یا غیر واجب است؟ حرام است یا حلال است؟ «فأقام علی أحدهما» برمی‌گردد به طرفین شکّ چون شکّ لازمه‌اش این است که دو طرف دارد، این از مقام روشن می‌شود. همین جوری «قام علی أحدهما»، یا ظنّ به این که این جوری است، قام علی یا مظنون یا موهوم، همین جوری «قام علی أحدهما» فقد حبط عمله»، بعد فرمود «إنّ حجّة الله هی الحجة الواضحة»، حجت خدا این جوری نیست که با ظنّ و گمان و شکّ و بی دلیل و نه! حجت واضح و روشن و آشکاری است که صحت آن و درستی او آشکار است. خیلی خب، این روایت هم قبول؛ مفاد مفاد خوبی است و درست است اما اصولی می‌گوید چی؟ می‌گوید من همین جوری نیامدم، نمی‌دانم در شبهات حکمیه برائت است یا احتیاط؟ همین جوری یک طرف را انتخاب نکردم بلکه به دلالت روایات انتخاب کردم آن طرف را، با حجت واضح، همان روایات حجت واضح است دیگر، بنابراین روایات برائت در حقیقت چه کار می‌کند؟ ورود دارد بر این روایت، اثبات می‌کند و اگر جسارت نباشد باید به آخاری گفت که به نظر ما ولو این که آن‌ها هم برای خودشان، به نظر خودشان، بین خودشان و خدا حجت دارند. یعنی آن‌ها هستند که حجت واضح‌ای برای آن‌ها وجود ندارد. خیال دارند می‌کنند حجت واضح‌ای دارند. البته آن‌ها هم به ما می‌گویند شما خیال می‌کنید حجت واضح‌ای دارید. ما باید بین خودمان و خدا را اصلاح کنیم که ما حجت واضح‌ای داریم یا نداریم؟ کار به دیگران که انسان نباید داشته باشد در امر بین خودش و خدای متعال.

این روایت هم پس لایمکن الاستدلال به علاوه بر این که اگر شبهه سندی هم داشته باشد به خاطر کافی می‌گوییم که اشکالی در آن نیست.

روایت هشتم: روایت هشتم حالا خیلی هم واضح نیست که چرا صاحب وسائل این جا ذکر فرموده؟ «وَعَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ وَ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ جَمِيعاً عَنْ سَهْلٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْمُثَنَّى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ زَيْدٍ الطَّبَرِيِّ عَنِ الرَّضَا ع فِي حَدِيثِ الْخُمْسِ قَالَ لَا يَجُلُّ مَالٌ إِلَّا مِنْ وَجْهِ أَحَلَّهُ اللَّهُ». «لَا يَجُلُّ مَالٌ إِلَّا» از آن طریقی که خدا آن طریق را حلال قرار داد؛ به بیع به دست آورده باشد، به اجاره صحیح، به بیع صحیح، استیحاب صحیح، ارث صحیح، یا احیا یا أمثال این‌ها، این‌ها این وجوبی است که خدا حلال قرار داده، این چه ربطی به بحث ما دارد؟

س: با برائت یک مالی را برای خودمان حلال بدانیم. برائت جاری کنیم توی یک معامله‌ای که مشکوک است، آن را حلال بدانیم دیگه،

ج: برائت جاری کنیم؟ ما برائت نمی‌توانیم جاری کنیم. اصل در معاملات فساد است دیگه، استصحاب عدم تملک است، آن جا که برائت جاری نمی‌کند مگر یک معامله‌ای آدم شک کند که این معامله حرام است یا حرام نیست؟ حالا در حکم وضعی‌اش یا حکم تکلیفی‌اش؟

س: هر دو.

ج: اگر حکم تکلیفی‌اش باشد می‌گوید حرام است ولی منتقل شد مال به من، این مال برای او حلال است. مثلاً فرض کنید عند الندی يوم الجمعة بگویم معامله حرام است. اما نهی تکلیفی در باب معاملات، دلالت بر فساد معامله نمی‌کند. این بیع و شراعی که انجام داده عند الندی منتقل شده عوضین به طرفین معامله ولی کار حرامی هم انجام داده، آن وقت اگر آن مال را برود بخورد، رفته نان گرفته مثلاً، چه گرفته، آن نان حلال است خوردنش ولو کار حرامی هم کرده که معامله کرده،

س: معامله آلات موسیقی مثلاً؟

ج: معامله آلات موسیقی چرا بگویم مثلاً اشکالش چیست؟ اگر منافع محله دارد، شرایط بیع را دارد، باز... اگر شرایط بیع را ندارد، می‌خواهیم بگویم که این نظر دارد به چی؟ به حکم وضعی این روایت نه به حکم تکلیفی، من وجهی که آن را حلال می‌کند برای او، فلذا است که این خیلی مربوط به باب بحث ما نمی‌شود این روایت شریفه.

روایت بعدی روایت نهم: روایت نهم روایت مهمی است. روایت «عُمَرُ بْنُ حَنْظَلَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع (این غیر از آن روایت است) فِي حَدِيثٍ قَالَ: وَ إِنَّمَا الْأُمُورُ ثَلَاثَةٌ أَمْرٌ بَيْنَ رُسُلِهِ قَبِيحٌ وَ أَمْرٌ بَيْنَ عِيَّةٍ قَبِيحٌ وَ أَمْرٌ مُشْكِلٌ يُرَدُّ عَلَيْهِ إِلَى اللَّهِ (وَ إِلَى رَسُولِهِ) - قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص حَلَالٌ بَيْنَ وَ حَرَامٌ بَيْنَ وَ شُبُهَاتٌ بَيْنَ ذَلِكَ فَمَنْ تَرَكَ الشُّبُهَاتِ نَجَا مِنَ الْمُحَرَّمَاتِ وَ مَنْ أَحَذَّ بِالشُّبُهَاتِ ارْتَكَبَ الْمُحَرَّمَاتِ وَ هَلَكَ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُ ثُمَّ قَالَ فِي آخِرِ الْحَدِيثِ فَإِنَّ الْوُقُوفَ عِنْدَ الشُّبُهَاتِ خَيْرٌ مِنَ الْإِفْتِحَامِ فِي الْهَلَكَاتِ».

این ذیل حدیث، «فَإِنَّ الْوُقُوفَ» که جزء همان روایات وقوف است و که بحث آن تفصیلاً گذشت. حالا مع الغض از این ذیل، به این روایات تثلیث استدلال شده، معمولاً بزرگان روایات باب را به سه دسته تقسیم کردند؛ روایات وقوف، روایات تثلیث، روایات وجوب

احتیاط، ولی گفتیم چون این حصرحاصر نیست و خیلی از روایات در هیچ کدام از این دسته‌بندی‌ها وارد نمی‌شود و داخل نمی‌شود ما فلذا گفتیم روایات را بدون این دسته‌بندی می‌خوانیم تا این که زمین نماند، چون ممکن است باشد داخل این دسته‌بندی‌ها که فرمودند نشود ولی قوم معمولاً سه دسته از روایات را مهم دانستند. دسته دوم بعد از اخبار و قوف همین روایات تثلیث است که این روایات تثلیث بعضی گفتند مستفیضه است یا ادعاهای مثلاً بالایی در باره‌اش کردند و لکن همان طور که بعضی بزرگان فرمودند «لم نجد»، برای روایات تثلیث مگر سه روایت، یکی همین مقبوله عمر بن حنظله است. دوتای دیگر هم ان شاء الله خواهد آمد در ثنایای بعد.

استدلال به این روایات این است که «إِنَّمَا الْأُمُورُ ثَلَاثَةٌ أَمْرٌ» امام صادق (س) حسب این نقل فرمود: «إِنَّمَا الْأُمُورُ ثَلَاثَةٌ أَمْرٌ بَيْنَ رُشْدِهِ قَيْتَبُ» صلاح و سداد و امر روشن و آشکار است، این متابعت می‌شود، پیروی می‌شود. «وَأَمْرٌ بَيْنَ عَيْتِهِ قَيْتَبُ» این هم روشن است. «وَأَمْرٌ مُشْكِلٌ» این جا دیگه لا یتبع و لا یتبع، بلکه این جا «امْرُ مُشْكِلٌ يُرَدُّ عِلْمُهُ إِلَى اللَّهِ (وَأِلَى رَسُولِهِ)» بعد حضرت برای فرمایش خودش که این تثلیث را انجام داد حضرت، ترسیم فرمود، استشهاد می‌کنند به تثلیثی که از رسول خدا نقل شده، یعنی زیربنای تثلیث من، اقتباس از آن تثلیثی است که پیامبر (ص) فرموده، «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص حَلَالٌ بَيْنَ» این جا فرمود: «أَمْرٌ بَيْنَ رُشْدِهِ»، رسول خدا فرموده: «حَلَالٌ بَيْنَ وَ حَرَامٌ بَيْنَ» آن هم «أَمْرٌ بَيْنَ عَيْتِهِ حَرَامٌ بَيْنَ وَ شُبُهَاتٍ بَيْنَ ذَلِكَ» این شبهات هم «بَيْنَ ذَلِكَ» می‌شود عدل کی؟ امْرُ مُشْكِلٌ که پیامبر فرمود. بعد فرمود که پیامبر «قَمَنْ تَرَكَ الشُّبُهَاتِ نَجَا مِنَ الْمُحَرَّمَاتِ» کسی که شبهات را ترک کند، از محرماتی که در آن شبهه‌ها ممکن است وجود داشته باشد، نجات پیدا کرده، این یک جور معنا، یا نه، «مَنْ تَرَكَ الشُّبُهَاتِ نَجَا مِنَ الْمُحَرَّمَاتِ» مسلم، به همان معنایی که آقای نائینی می‌کرد، یعنی کسی که خودش را عادت بدهد که از شبهات اجتناب بکند، این یک حالت خوبی در او پیدا می‌شود که جاهایی که دیگه می‌داند حتماً حرام است به هیچ وجه مرتکب نمی‌شود. پس دو احتمال فعلاً در این جا هست. «نَجَا مِنَ الْمُحَرَّمَاتِ» یعنی محرماتی که واقعاً در این شبهات هست، اگر این جور باشد معنایش این است که بله، شبهه‌ها محرماتش منجز است و هستش، شما اگر آن‌ها را اجتناب کنید، از آن‌ها اجتناب خواهید کرد و گرفتار نخواهید شد. یکی دیگر این است که نه، نمی‌خواهد بگوید در شبهات حرام‌ها منجز است نه، ولی فایده این که کسی از آن شبهات اجتناب بکند این است که این آلوده به محرمات مسلم و منجز نخواهد شد. «قَمَنْ تَرَكَ الشُّبُهَاتِ نَجَا مِنَ الْمُحَرَّمَاتِ وَ مَنْ أَحَذَّ بِالشُّبُهَاتِ ارْتَكَبَ الْمُحَرَّمَاتِ» حالا یا مقصود محرمات موجوده‌ای در همان موارد شبهه است یا محرمات دیگر که مسلم است. و آن وقت این آدمی که این جوری کرده «هَلَكَ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُ» این تقریب استدلال این است که این امْرُ مُشْكِلٌ، همان شبهه است، شبهه هم که حضرت فرمود که از این روایت استفاده می‌شود که در موارد شبهه بنابر آن تفسیر اول، این محرماتی که در بین شبهات وجود دارد این‌ها محرماتی است که باید از آن‌ها اجتناب بشود. و محرمی که باید از آن اجتناب بشود منجز است و برائت ندارد. پس این روایت دلالت می‌کند بر این که محرمات واقعی موجود در بین شبهات، این محرمات باید از آن اجتناب بشود. اجتناب از آن محرمات یدلاً بدلالة الالتزامیه بر این که آن‌ها پس منجز است و استحقاق عقوبت دارد. این که آن‌ها منجز است و استحقاق عقوبت دارد یدلاً بدلالة الالتزام که پس شارع ترخیص نداده، برائت جعل نکرده، پس این روایات به دلالت التزام نفی برائت می‌کند. بنابراین با ادله‌ی برائت معارض می‌شود.

این تقریب استدلال به این روایات است. ان شاء الله ببینیم که جواب از این روایات

چيست. اين روايت را يك مقداري طويل الذيل هست، اگر ما بخواهيم همه‌ي ابحاش را
که آفايان مطرح کردند بد نيست که حالا يك مطالعه‌اي إن شاءالله داشته باشيم.

و صلى الله على محمد و آل محمد.